

تحلیل جامعه‌شناختی تمایزپذیری نهادهای اجتماعی در دوره پهلوی اول و دوم (۱۳۰۰-۱۳۵۷)

داود ابراهیم پور^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۲۰

علی خدائی ناسا^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۵

فیروز راد^۳

صمد صباغ دهخوارقانی^۴

چکیده:

تحقیق حاضر می‌کوشد، یک شناخت تحلیلی و انتقادی از نقش‌نوسازی و مدرنیته در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام سلطنتی پهلوی اول و دوم بدست دهد. همچنین این سوال مطرح شد که، هر چه جامعه در مرحله گذار از سنتی به مدرن از توسعه موزون، متعادل و تدریجی برخوردار شده لاجرم با تغییر و تمایزپذیری نهادی مواجه گردیده است و بر عکس اگر جامعه از روند توسعه متوازن، همگام و تدریجی برخوردار نشده و یا یکی از نهادها فربه تر بوده و دیگر نهادهای اجتماعی را تحت سیطره خود گرفته با اختلال کارکردی و ضعف تمایزپذیری نهادی مواجه شده است. در دوره پهلوی اول و دوم سیطره و هژمونی با نهاد قدرت بود و سایر نهادهای اجتماعی تحت سیطره آن بودند و چون نهاد قدرت دچار اختلال کارکردی بود فلذا مانع کارکرد سالم سایر نهادها شده و در نتیجه نهادهای اجتماعی به شدت از اختلال کارکردی برخوردار بودند و حتی در دوره پهلوی دوم سیاست حداکثری منجر به اقتدارگرایی رژیم شده و به تمایزپذیری آمرانه سوق پیدا کرد و وقوع انقلاب اسلامی نیز تا حدودی متأثر از همین اختلال کارکردی نهادی دوره پهلوی دوم بود. تلقی از پدیده مدرنیته، نوسازی و توسعه به عنوان واقعیت‌های تاریخی که ریشه در دگرگونی‌های اجتماعی درازمدت جامعه ایرانی دارد خواه و ناخواه روش انجام پژوهش حاضر را به سوی روش تطبیقی-تاریخی و اسنادی سوق داده است.

کلید واژه: مدرنیته، توسعه، تمایزپذیری نهادی، اختلال کارکردی

^۱استادیار جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، ایران.

^۲دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، ایران.

^۳استادیار جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه پیام نور، تبریز، ایران.

^۴استادیار جامعه‌شناسی گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم انسانی و تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، ایران

اقتباس از دستاوردهای تمدن غرب و اجرای برنامه های نوسازی باعث تغییرات گسترده ای در جامعه ایران شد. یکی از پیامدهای چنین تحولاتی، دگرگونی در جامعه سه قطبی ایران است. جامعه سنتی ایران تا پیش از تحولات اخیر از سه قطب روستائیان، کوچ نشینان (عشایر) و شهرنشینان تشکیل شده بود و در این میان روستائیان اکثر جمعیت را تشکیل می دادند و پس از آن، کوچ نشینان و شهرنشینان با کمترین جمعیت در رده بعدی قرار داشتند، اما اکنون شهرنشینان حدود ۷۴ درصد جمعیت ایران را تشکیل می دهند در حالی که روستائیان حدود ۲۵/۹ درصد و کوچ نشینان حدود ۱/۱ (سرشماری ۱۳۹۵). این نمونه تغییر و تحولی است که ایران در نوسازی و گذار از مرحله سنتی به مدرنیته پذیرفته است. نهادهای اجتماعی نیز همچون اجزاء و اندام های اصلی پیکر انسانی با تاثیر از فضای جامعه رنگ تغییر به خود می گیرند و دچار تغییر تدریجی یا تحولات انقلابی می شوند و از این رو توسعه و مدرنیته، یک مسئله نهادی است و برای شناخت " همه جانبه آن، باید نهادهای جامعه و تحولات آن ها را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. (شجاعی و پناهی، ۱۳۹۵: ۲۰۱).

با عنایت به مطالب اشاره شده در بالا می توان گفت که؛ نکته اساسی برای ورود به مسئله اصلی رساله حاضر که مرز میان " سنت " و " مدرن " را بارز و برجسته می کند " تمایز پذیری " است. تقریباً همه جامعه شناسان اذعان دارند که در مسیر حرکت جوامع به سوی نوگرایی، تمایز پذیری اتفاق می افتد. مطابق دیدگاه جامعه شناسان، هر اندازه جامعه پیچیده تر، صنعتی تر و پیشرفته تر شود و برای انجام وظایف و کارکردهای جدید، سازمان ها و نهادهای بیشتری ایجاد نماید، روابط تعریف شده میان این کارکردها از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد. در نتیجه شکل گیری شبکه کارکردی نهادها و سازمان های مختلف یک جامعه و عدم دخالت در کارکردهای یکدیگر، می تولد از تمایز پذیری نهادهای آن جامعه حکلیت کند. بنابراین، سازمان ها و نهادها از یک سو، در قالبی نو نمایان می شوند و از سوی دیگر، بایستی بتوانند کارکردهای خاص خود را کاملاً داشته باشند. (نصرالله زاده و سرایی، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۵). آنچه از بررسی های مقدماتی بر می آید این است که نهادهای اجتماعی در ایران از ابتدای سلطنت پهلوی اول نتوانست هویت کاملاً تمایز یافته را تجربه نماید زیرا به نهاد قدرت و سیاست خصوصاً شخص شاه وابستگی زیادی داشتند. رضاشاه به عنوان شخص اول کشور، کلیه تصمیمات اساسی را شخصاً اتخاذ می کرد و نیز در دوران محمدرضا شاه نیز تقریباً راه پدر دنبال شد و اغلب تصمیمات مهم کشور از مجرای شخص او اتخاذ و رسمیت پیدا می کرد و قابل اجرا می شد. با امعان نظر به مراتب، هدف پژوهش حاضر این است که سیر تحولات و دگرگونی های سیاسی، اجتماعی، دینی و اقتصادی ایران معاصر را با موضوع توسعه و مدرنیته در قالب تمایز پذیری نهادی، بررسی و مطالعه کند تا از رهگذر آن فراز و نشیب مدرنیته و در دل آن تمایز پذیری نهادهای اجتماعی که از ویژگی های

مختص توسعه و مدرنیته است را در جامعه اخیر ایران نمایان و روشن سازد. فلذا مقطع تاریخی مورد مطالعه پژوهش حاضر (۱۳۵۷-۱۳۰۰) به سه دوره مشخص به شرح زیر تقسیم می گردد.

الف: ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ (حاکمیت سیاسی پهلوی اول ب: ۱۳۳۲-۱۳۲۰ (دوران فترت و دولت ملی) ج: ۱۳۵۷-۱۳۳۲ (حاکمیت پهلوی دوم).

همچنانچه که از دوره بندی فوق پیدا است، تمایزپذیری اجتماعی به معنای کامل آن یعنی استقلال نهادی و رشد و توسعه متعادل و متوازن و همگام همه نهادهای اجتماعی در کنار یکدیگر است اما برابر داده های تاریخی و پژوهشی در دوره نظام سلطنتی بدلیل چیرگی و سیطره نهاد قدرت بر سایر نهادها، تمایزپذیری نهادی تضعیف شده است و سایر نهادهای اجتماعی از تکامل و توسعه متعادل باز مانده اند. البته در بزنگاه های تاریخی مثل دوره دکتر مصدق به طور متناوب، مدرنیته به معنای رایج آن تا حدودی پدیدار شده است اما بعد از چند صباحی بدلیل بازگشت مجددا استبداد این روند متوقف یا کم رنگ شده است.

پیشینه تجربی و مبانی نظری

با رجوع به منابع و مآخذ موجود، چنین دریافت می شود که طی سالیان گذشته تا حال، سه جریان عمده در مطالعات مدرنیته و توسعه نقش ایفاء نموده اند. نخستین جریان، نظریه های کلاسیک است. این جریان درصدد تنظیم و صورت بندی نظریه های توضیحی عام و جهانشمول است و از اندیشه های جامعه شناسی قرن نوزدهم الهام می گیرد. نظریه پردازانی مانند آگوست کنت، هربرت اسپنسر، دورکیم، تونیس از این دسته به شمار می آیند. (کوزر، ۱۳۶۸ و آرون، ۱۳۵۲ و ۱۳۶۳). نظریه های توسعه گرایی کلاسیک از اواسط دهه ۱۹۵۰ از طریق بعضی مطالعات خاص در پی القاء این نکته بودند که کنش های جدید سیاسی و اجتماعی را باید در ارتباط با شکوفایی عوامل اجتماعی - اقتصادی مورد توجه قرار داد. از چهره های شاخص جریان توسعه گرایی کلاسیک می توان لیپست، دال، دویچ، لرنر، روست، شیلز، پای، وریا و ارگانسکی را ذکر کرد. در دیدگاه چهره های جریان مذکور، جامعه سنتی همچون نطفه جامعه جدید تلقی می شود که باید روند طولانی سازندگی را همراه با تمایزگذاری مداوم عناصر متشکله خود تجربه کند. چنین تمایزگذاری به تدریج جامعه را به سوی قله مدرنیته و تجدد که مرحله عالی تاریخ آن است، سوق می دهد. دومین جریان در مطالعات توسعه، در پی بازسازی جامعه شناسی از طریق وداع با نظریه های کلان و روی آوردن به نمونه های صوری است که به گونه ای انتزاعی به دنبال یافتن وجوه مشترک تمامی روندهای نوسازی و مدرنیته است. از چهره های شاخص این جریان می توان از هانتینگتون، دیوید اپتر، بندیکس و آیزنشتاد نام برد. از اواسط دهه ۱۹۶۰ تعدادی از متفکران علوم اجتماعی سعی کردند الگوی مشخصی بنا سازند که نوآوری مورد انتظار در تحلیل توسعه را به انجام رساند. الگوی آنها در مرحله اول حالتی پژوهشی داشت و به هدایت تحقیقات علمی می پرداخت تا به القاء فرضیه های توضیحی بپردازند. برداشت نهادگرایی هانتینگتون و برداشت کارکردگرایی

نوپردازی شده دیوید اپتر در این مقوله قرار می‌گیرند. به نظر هانتینگتون، توسعه سیاسی را باید بر مبنای معیارهای مستقل سیاسی و جهانشمولی که قابل تعمیم به جوامع باستانی و جوامع امروزی باشد تعریف کرد به نحوی که از نظر تحلیلی از پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی جدا و قادر به تعیین مکانیسم‌های انحطاط هم باشد. وی معتقد است که توانسته است با تعریف " نهادینه شدن " به عنوان وجه مشترک تمامی روندهای توسعه سیاسی، به الزامات فوق پاسخ دهد. براین اساس، او آن دسته از نظام‌های سیاسی را توسعه یافته تلقی می‌کند که به نهادهای پایدار، جا افتاده، پیچیده، مستقل و منسجم مجهز باشند. (Huntington, ۱۹۶۵: ۳۶۰-۳۶۱).
۴۳۰ و هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۴۰-۲۳).

محمدعلی همایون کاتوزیان، در اقتصاد سیاسی ایران، بررسی‌های جامعه معاصر ایران را مبتنی بر نظریاتی می‌داند که برای مطالعه جامعه اروپا استفاده شده‌اند و معتقد است همین علت، باعث کج فهمی در تحلیل جامعه ایران گردیده است. وی همچنین در " استبداد ایرانی " نشان می‌دهد که چرخه استبداد-هرج و مرج- در تمامی تاریخ ایران، همواره تکرار شده است و همین امر، اجازه تکوین طبقات مستقل از دولت، حقوق سیاسی شهروندی، دموکراسی و بورژوازی لیبرال را نمی‌دهد و مانع اصلی توسعه نهادی در ایران بوده، که نتیجه اش شکل‌گیری دولت و جامعه کوتاه مدت بوده است. از نظر وی، بهترین مسیر برای توسعه و مدرنیته همان مسیری است که در کشورهای توسعه یافته غربی طی شده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹، ۱۳۹۲). یرواند آبراهامیان، نیز تحت عنوان " توسعه نامتوازن " نظریه‌ای را در مورد جامعه ایران ارائه کرده است. به اعتقاد او، ساختار اجتماعی و فرهنگی چند گونه و پیچیده ایران عامل اصلی تداوم استبداد و خودکامگی و توسعه نیافتگی بوده است. وی در " تاریخ ایران مدرن " نیز به شرح دگرگونی‌هایی می‌پردازد که در دوره یکصد ساله ایران قرن بیستم به وقوع پیوسته است. هسته اصلی مطالعه تاریخی آبراهامیان " دولت مرکزی " است چرا که معتقد است " در ایران، آغاز دگرگونی‌های اساسی، همیشه دولت مرکزی بوده است " (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۵).

چارچوب نظری و مفهومی

در این بخش با نگاهی به آراء و اندیشه‌های مطرح شده، مجموعه عوامل و متغیرهای مورد اشاره آنان را در قالب دو مقوله تحت عنوان دیدگاه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و جامعه‌شناسان معاصر در امر توسعه و مدرنیته به شرح ذیل بیان می‌کنیم تا درک روشن‌تری از فضای مفهوم تک تک آنان و پیوند ارگانیک میان آنها صورت گیرد. در نظریه‌های کلاسیک مباحث مدرنیته و تمایز نهادی عمدتاً به صورت کلی و عام مطرح شده‌اند و هرچه به جلو حرکت می‌کنیم مولفه‌های عینی و مشخص‌تر بارزتر می‌شوند. اگوست کنت تاریخ انسانی را بر پایه پیشرفت ذهن بشری تقسیم بندی می‌کند و در این راه، قانون مراحل سه گانه مشهور خود

یعنی مرحله ربّانی، مرحله مابعد الطّبیعی و مرحله علمی- اثباتی را مطرح می‌کند. (خجسته فر، ۱۳۷۱: ۱۴۴).

ماکس وبر نیز با تقسیم بندی سه گانه اقتدار عقلانی- قانونی، سنتی و فره مندی زمینه های مقایسه ساخت جوامع را مهیا می‌سازد. از نظر وی، در اقتدار عقلانی- قانونی "قانونی بودن فرامین و عناوین"، در سلطه سنتی "تقدّس و ارزش عملی سنت های گذشته" و در سلطه فره مندی "ویژگی ها و خصایل خاص و استثنایی یک فرد" به عنوان ملاک های اطاعت در نظر گرفته شده اند. فلذا به نظر وبر نماد اقتدار عقلانی - قانونی بوروکراسی و دیوان سالاری است. ویژگی های اصلی دوران مدرن از نظر ماکس وبر، "خردورزی، عقلانیت و وهم زدایی از جهان" است (وبر، ۱۳۸۴: ۱۷۹). به اعتقاد او، این سه ویژگی برای زملنه جدید گریزناپذیر است. "تقدیر دوران ما با عقلانی شدن و خردورزی و مهم تر از همه "افسون زدایی از جهان" رقم خورده است. (کهن، ۱۳۹۴: ۲۱۹). پارسونز نیز، بحث مدرنیته و "تمایز نهادی" را در قالب کلی تغییر و دگرگونی جامعه قرار می‌دهد. وی در الگوی دگرگونی تکاملی جوامع به فرایند تغییر و تمایز رسیده بود که با خرده نظام های یک جامعه و شکل گیری نقش ها و وظایف جدید نمایان می‌گردد. نقش های جدید که با تخصّص نیز همراه هست به یک جامعه یا واحد سیستمی کمک می‌کند تطبیق پذیری بیشتری با پیرامون خود داشته باشد. به زعم وی هر نهادی برای اینکه به حیات خود ادامه دهد ناگزیر از انجام چهار کارکرد است. **انطباق**^۱: سازگاری و تطبیق هر نظام با موقعیت و وضعیت جدید- **نیل به هدف**^۲: رسیدن یک نظام به اهداف اصلی اش - **یکپارچگی**^۳: تنظیم متقابل میان خرده نظام ها و -**ثبات الگویی**^۴: ایجاد و استمرار الگوهای فرهنگی در یک نظام. (پارسونز/شیلز، ۱۹۵۱: ۵۵). پارسونز کارکرد چهارگانه مورد اشاره را در جهت تعادل دهی به سیستم مورد توجه قرار می‌دهد، سیستمی که در تغییر و دگرگونی با ایجاد تعادل بین خرده نظام ها باید خود را بازیابی کند. وی از متغیرهای الگویی هم یاد می‌کند که می‌تواند فضای عمومی و روند تکاملی هر جامعه را نمایان سازد. به زعم او بسته به اینکه متغیرهای الگویی چگونه پیوند می‌خورند می‌توان ساخت های اجتماعی متمایزی در جوامع مختلف مشاهده کرد:

- | | |
|-------------------------------------|---------------------|
| کشورهای صنعتی پیشرفته خصوصاً آمریکا | ۱-دستاورد-علم‌گرایی |
| آلمان قبل از رژیم نازی | ۲-عام‌گرایی-انتسابی |
| چین باستان | ۳-دستاورد-خمس‌گرایی |

^۱ Adaptation

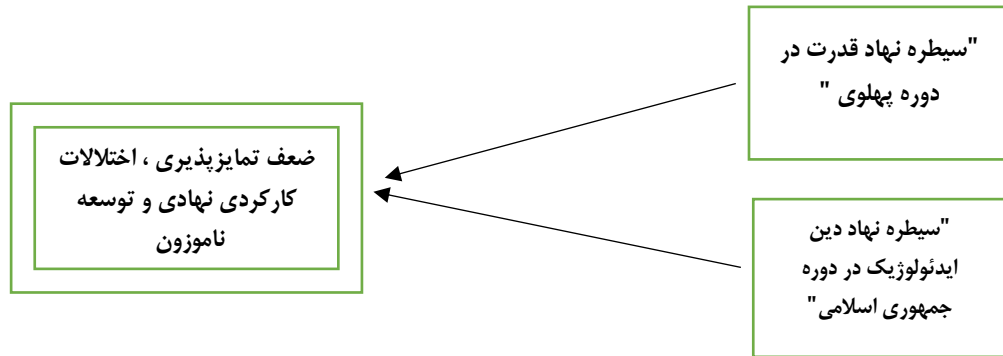
^۲ Goal attainment

^۳ Integration

^۴ Pattern maintenance

از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران ضمن اینکه به صورت تدریجی در حال پیشرفت بوده، به گونه ای تکراری نیز در حال وقوع بوده است. آبراهامیان در مطالعه ایران بین دو انقلاب، در آمدی بر جامعه سیاسی ایران معاصر، دلیل شکل گیری انقلاب اسلامی را توسعه نامتوازن می داند به گونه ای که در دوره بعد از کودتای ۱۳۳۲، ابتدا دولت در یک دهه جایگاه خود را تثبیت کرد و سپس از طریق برنامه ای اقتصادی به رشد اقتصادی بالا دست یافت، با این حال در انتخاب میان نوع فضای سیاسی، فضای بسته سیاسی را انتخاب کرد و توسعه اقتصادی در شرایطی حاصل شد که توسعه سیاسی به صورت همزمان شکل نگرفت و در سال های آخر دوره پهلوی، دولت در انتخاب سیاست خود تجدید نظر کرد و فضای نیمه باز سیاسی را شکل داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰). این شرایط به نوعی دیگر در دوره رضاشاه نیز تکرار شده است به گونه ای که وی ابتدا در دوره قبل از تاج گذاری، سیاست هایی اتخاذ کرد که ایجاد ثبات و امنیت مهمترین محور آن بود. پس از آن رشد اقتصادی در اولویت او قرار گرفت و این رشد در فضای بسته سیاسی حاصل شد. "جان فوران" به مجموع نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موثر در پویایی نظم شکننده ایران اشاره می کند؛ که در ابتدا یک گروه به قدرت می رسد و از طریق سیاست هایی جایگاه خود را تثبیت می کند و سپس سیاست هایی اتخاذ می کند که به تدریج باعث افزایش نارضایتی شده و در نهایت از سوی گروهی از مخالفان از قدرت ساقط می شود و دوباره این چرخه ادامه پیدا می کند. به نظر فوران مقاومت مردم ایران در برابر قدرت ها یک نوع مقاومت شکننده است چرا که نمی توانند در نهایت از این چرخه خارج شوند. "کاتوزیان" این دیدگاه را تحت عنوان جامعه کلنگی ارائه کرده و نشان داده است که ایران در سیکل های ناکارآمدی گرفتار شده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۷). آنچه آبراهامیان، کاتوزیان و فوران در تحلیل شرایط اقتصادی سیاسی ایران معاصر ارائه کرده اند به نوعی تحلیل نظم اجتماعی و پویایی های آن است که توسط "نورث"، "والیس" و "وینگاست" (۲۰۰۹، ۲۰۰۶) ارائه شده است. از نظر این نویسندگان کشورهای در حال توسعه اکنون در "نظم اجتماعی دسترسی محدود" و کشورهای پیشرفته در "نظم اجتماعی دسترسی باز" قرار دارند و توسعه عبارت است از تلاش مدام برای گذار از دسترسی محدود به دسترسی باز (وینگاست، ۲۰۰۹: ۱۰-۱). از جمله ویژگی های نظم اجتماعی دسترسی محدود، "قائم به شخص بودن امور" است و به همین دلیل با تغییر اشخاص و مدیران ممکن است سیاست ها به شدت تغییر کنند، امری که در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران شایع است. (ف.م.ر، ۱۳۹۶). با عنایت به مشروح مطالب و دیدگاه ها و نظریات طرح شده، می توان چنین نتیجه گرفت که در تاریخ معاصر ایران، هر وقت هژمونی و سلطه یکی از نهادها بر دیگر نهادهای اجتماعی جامعه سایه افکنده است، این وضعیت، موجب تضعیف تمایزپذیری و شکوفایی نهادی شده و به عبارتی توسعه نامتوازن و نامتعادل را رقم زده است به طوری که در دوران سلطنت پهلوی اول و دوم، نهاد قدرت و سیاست بر سایر نهادها چیره بوده و این امر نهایتاً موجب عدم استقلال و

تمایز نهادهای اجتماعی و به عبارتی عدم توسعه تدریجی و همگام را رقم زده و نهادها را با اختلال کارکردی مواجه نموده است. در مدل زیر چگونگی مناسبات متغیرهای فوق و نوع رابطه ای که با اختلال کارکردی و ضعف توسعه متعادل دارند، منعکس شده است.



بر اساس دیدگاه های مطرح شده و چارچوب نظری مورد بحث، سوالات پژوهشی به شرح زیر بیان می شود:

-شناخت تحلیلی و انتقادی فرآیند تمایزپذیری نهادی و اختلالات کارکرد نهادها در نظام سلطنتی پهلوی اول و دوم

-شناخت تحلیلی و انتقادی نقش نوسازی و مدرنیته در فرآیند تمایزپذیری نهادی در نظام سلطنتی پهلوی اول و دوم

روش شناسی

با توجه به نوع داده های تحقیق و بستر مطالعه که ریشه در تحولات و دگرگونی های اجتماعی جامعه ایران دارد، روش تحقیق در این پژوهش را خواه، ناخواه به سمت، روش تطبیقی-تاریخی و اسنادی سوق داده است. زیرا توسعه و تمایزپذیری نهادی هر جامعه، تاریخ مخصوص خود را دارد. از سویی، تاریخی تلقی کردن پدیده توسعه و تمایز، راه را برای نوع دیگری از بررسی باز می کند و آن بهره گیری از روش نمونه آرمانی وبری است و نیز "تحلیل تطبیقی-تاریخی" یکی از روش های تحقیق در جامعه شناسی تاریخی است که می توان از آن در بررسی موضوعات مرتبط با نهادها، تغییرات نهادی و دگرگونی های بزرگ استفاده کرد. کشورهای دارای دولت، معمولاً موارد مناسبی برای تحلیل تطبیقی-تاریخی هستند که می توان در این ها حداقل چند موضوع مثل انقلاب ها، سیاست های عمومی، خدمات و رفاه اجتماعی، رژیم های اقتدارگرا و دموکراتیک و.. را مورد بررسی قرار داد." (نیما شجاعی، ۱۳۹۵). نوع داده های تحقیق حاضر، تاریخی است و این قبیل داده ها عمدتاً کیفی است که در سطح مشاهده فردی گزارش شده است و شرح و توصیف کردار کارگزاران و عاملین

سیاسی و اجتماعی و یا حداکثر گروه هاست که در ذهن مورخ سازمان یافته و اطلاعات دست دوم به حساب می‌آید. فلذا روش گردآوری اطلاعات، در این پژوهش را می‌توان مراجعه به اسناد و مدارک تاریخی، تحلیل های تاریخی و تحقیقات انجام شده در خصوص اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سده اخیر جامعه ایران دانست به عبارتی " رجوع به اسناد تاریخی برای جمع آوری شواهد تجربی است." (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۳۵).

تعریف مفاهیم

نهاد اجتماعی:^۵ از ریشه *Instituere* که در لاتین معنای " مستقر کردن " ، " ساختن " ، " تثبیت کردن " است. در زبان فرانسه، به معنای تشکیلات یا شکلی از سازمان اجتماعی است که اغلب دارای جنبه ای حقوقی یا شبه حقوقی است، کارکردی اجتماعی به عهده دارد، طول عمرش جدا از خواست و اراده اعضای آن است: نظیر نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی. در اصطلاح جامعه شناسان آمریکایی، یک نهاد به معنای شکل رایجی از کردارهای همگن و هماهنگ است که در جهت اعمال کنترل اجتماعی و هم ارضای نیازهای اساسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. " (بیرو، ۱۳۸۰: ۱۸۱-۱۸۰)

تمایز: اسملسر تمایز را فرایندی می‌داند که از طریق آن یک سازمان یا نقش اجتماعی به دو یا چند نقش یا سازمان تفکیک می‌شوند. " در اروپا، عقلانی شدن اقتدار و تمرکز قدرت، با تمایز ساختاری و پیدایش نهادها و هیأت های حکومتی تخصصی تر همراه بود. از سوی دیگر، پراکندگی کارکردها در میان نهادهای به نسبت تخصیص یافته، نابرابری قدرت به بار آورده بود. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۶۳).

قدرت: قدرت (در حالت منفرد)، به معنای نفوذ یا نظارت بر اعمال دیگران است. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۶۲).

جامعه سنتی: عدم تفکیک و تمایز ساختاری مبتنی بر تقسیم کار و عقلانیت ابزاری، وحدت فرهنگی و ثبات، مهمترین ویژگی های جامعه سنتی را تشکیل می‌دهند. (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۴).

جامعه مدرن: سیطره الهه عقلانیت ابزاری و سکولار، تمایز و تفکیک ساختاری مبتنی بر ضرورت کارکردی، کثرت فرهنگی و تغییر دایمی، ویژگی های بنیادی جامعه نوین و مدرن به شمار می‌روند. (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۴).

^۵ Social Institution

نوسازی: اصطلاح نوسازی برای تحلیل مجموعه پیچیده ای از تحولاتی که در همه زمینه ها برای انتقال از جامعه سنتی به جامعه صنعتی رخ می دهد به کار برده می شد، نوسازی شامل تحولات در زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روانی است. (لهسایی زاده، ۱۳۸۰: ۷).

توسعه: در واژه توسعه، مفهوم "تغییر" نهفته است. توسعه یعنی مدرنیزاسیون. "توسعه یعنی بازسازی شئون جامعه بر اساس ایده ها و اندیشه های نو، به ویژه ایده انسان باوری، آینده باوری و علم باوری". (عظیمی، ۱۳۸۹: ۶۷).

مدرنیته^۶: به لحاظ معنای لغوی، مدرنیته را واژه ای هم خانواده "مدرن" (Modern) می دانند و "مدرن" در زبان انگلیسی از ریشه "مودو" (Modo) مشتق شده است که به معنی "اخیراً" و "در این زمان بودن" است. بدین ترتیب می توان واژه مدرن را به روزآمد بودن، بهنگام بودن و با زمان همراه شدن تعبیر کرد. (رجایی، ۱۳۸۳: ۱۶۸).

دوره زمانی تحقیق:

مقطع تاریخی مورد مطالعه (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، به تاسی از آثار پژوهشی تحلیل گران تاریخ معاصر ایران، مشخصاً به سه دوره زمانی به شرح زیر تقسیم می شود. -۱۳۲۰-۱۲۹۹ دوره نظام سیاسی پهلوی اول (دوره سلطنت رضاشاه و سیطره نهاد قدرت) - ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوره فترت و نخست وزیری دکتر مصدق (توسعه سیاسی و باز شدن فضای عمومی) - ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ (دوره سلطنت محمدرضاشاه). همانطوریکه از دوره بندی فوق پیداست، در هر دوره به دلیل غلبه و سیطره یکی از نهادها بر دیگر نهادهای اجتماعی، توسعه متوازن به معنای کامل آن شکل نگرفته است. چون سیطره یک نهاد بر نهادهای دیگر مانع رشد و شکوفایی آنها شده و در نتیجه اختلال کارکردی ایجاد کرده است.

بررسی توصیفی داده های تاریخی

۱- دوره پهلوی اول (۱۳۰۰-۱۳۲۰):

سلطنت رضاشاه از سال ۱۳۰۴ شروع و تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت. دولت ایران در زمان رضاشاه به قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی دست یافت و قدرت در دست شاه متمرکز گردید؛ شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب می توانیم رژیم رضاشاهی را "استبداد نظامی"^۸ بنامیم. (فوران، ۱۳۹۶: ۳۳۲). حکومت رضاشاه به عنوان نتیجه مبارزات قدرت در دوران پس از انقلاب مشروطه فصل تازه ای در

^۶ Modernization

^۷ Modernity

^۸ Military autocracy

تاریخ سیاسی ایران در زمینه ایجاد تمرکز در منابع قدرت باز کرد و در زمینه افزایش کمیّت قدرت سیاسی و ایجاد ابزارهای جدید برای متمرکز ساختن و اعمال قدرت توفیق یافت. بی شک شرایط بین‌المللی و شرایط داخلی اعم از وضعیت پراکنندگی و تفرق ملی، اوضاع اقتصادی و سیاسی، ضرورت چنین تمرکزی در منابع قدرت را ایجاب می‌کرد. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۷). آغاز حکومت پهلوی نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌شود زیرا تا پیش از روی کار آمدن رضاشاه پیدایش سلسله‌های پادشاهی و حاکمان ایرانی عموماً در چهارچوب روابط قومی یا اشرافیت داخلی شکل گرفت اگر چه برخی از پادشاهان ایرانی مورد حمایت قدرت‌های عصر خود بودند ولی خاستگاه و منشأ روی کار آمدن آن‌ها بیگانگان نبودند. سلسله پهلوی و روی کار آمدن رضا شاه از همان روزهای نخست در امتداد استقرار نظام جهانی و استعمار انگلستان شکل گرفت. در دوران حکومت رضاشاه، ملی‌گرایی افراطی با هدف به حاشیه راندن مذهب شدت گرفت. (رویکردهای مذهبی و سیاسی رضاشاه، ویکی‌پدیا). ایران در زمان رضاشاه و در طول دهه ۱۳۱۰ توسط یک دولت متمرکز و مقتدر اداره شد. قرار دادن تمامی کشور زیر کنترل دولت مرکزی از اهداف سیاسی رضاشاه بود و وجه غالب جهت‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی رضاشاه، تسلط دولت و در مواردی تسلط انحصاری دولت بود. عصر رضاشاه در واقع سرآغاز سیطره دولت بر عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی خصوصاً اقتصادی، صنعت و تجارت بود به طوری که به دلیل ماهیت دولت در این مقطع از تاریخ با عناوینی چون اتانسیسم، پاتریونیالی، میلیتاریستی، فاشیستی یا شبه فاشیستی یاد می‌کنند. او با در پیش گرفتن سیاست موسوم به دولت سالاری (اتانسیسم)، سلطه دولت بر اقتصاد کشور را گسترش داد.

۲- دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷):

قسمت اول: دوره دوازده ساله (۱۳۲۰-۱۳۳۲): با اشغال ایران از سوی متفقین، نظام خودکامه رضاشاهی برچیده شد، نیروهای اجتماعی ایران که تا آن زمان در منگنه فشار بودند آزاد شدند. این نیروها به دنبال احیای مطبوعات آزاد، سازمان‌های سیاسی و درگیر شدن در جنبش‌های اجتماعی بعد از جنگ دوم جهانی، به این آزادی واکنش نشان دادند. دامنه فرایند سیاسی از محدوده شاه فراتر رفت و طیفی از نهادها و بازیگران سیاسی، کابینه، مجلس شورای ملی، احزاب سیاسی، جنبش کارگری، روحانیت و ایلات را در بر گرفت. (فوران، ۱۳۹۶: ۳۹۶-۴۰۱). تهاجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ متفقین به ایران دوره فترتی را آغاز کرد که سیزده سال به درازا کشید. این واقعه به سال‌های حکومت مطلق رضاشاه و تسلط بلامنازع بر ارتش، بوروکراسی و سیستم پشتیبانی درباری پایان داد و در عوض موجب آغاز دوره‌ای شد که در آن شاه جدید همچنان بر ارتش مسلط بود اما کنترل بر بوروکراسی و پشتیبانی دربار را از دست داده بود و این سال‌های فترت تا مرداد ماه ۱۳۳۲ ادامه داشت. (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۱۸۶). در دوره، دوازده نخست‌وزیر آمدند و رفتند. (فوران، ۱۳۹۶: ۴۰۱). قدرت طی این سیزده سال در کانون معینی متمرکز نبود. بلکه بین دربار، کابینه، مجلس و توده‌های شهری که

ابتدا در قالب جنبشی سوسیالیستی و سپس ناسیونالیستی سازمان دهی شده بودند، دست به دست می‌شد. در این مبارزه و قدرت، مرکز ثقل سیاسی از شاه به اعیان و اشراف بازگشت که طی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ بر کشور حاکم بودند اما در سال‌های حکومت رضاشاه به حاشیه رانده شده بودند. (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۱۸۶). مجلس شورای ملی برای نخستین بار بعد از سال ۱۳۰۴، به صورت مرکز مستقل درآمد. هرچند انتخابات هنوز هم تا حدی در کنترل شاه، ارتش، ملاکان و سفارتخانه‌های خارجی بود، اما در دهه ۱۳۲۰ به تدریج حدی از دموکراسی بر آن حاکم گردید. حاصل انتخابات از نظر ترکیب نیروهای محافظه‌کار زمین‌دار همانند دوره‌های پیشین بود با این تفاوت که ۶۰ نماینده از ۱۲۶ نماینده را چهره‌های جدید تشکیل می‌دادند. (فوران، ۱۳۹۶: ۴۰۲). احزاب سیاسی در این دوره از زیر فشار آزاد شدند. (همان: ۴۰۳).

قسمت دوم: دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷): دوران حکومت سی و هفت ساله پهلوی دوم را می‌توان به تاسی از علمای سیاسی و تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران، از حیث توسعه و مدرنیسم به دو دوره مشخص تفکیک کرد. دوره اول که از شهریور ۱۳۲۰، مقارن با ایام سقوط رضاشاه، شروع شده و به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روز وقوع کودتا علیه دکتر محمد مصدق ختم می‌شود. دوره دوم که از سال ۱۳۳۲ آغاز گردیده و در سال ۱۳۵۷، ایام وقوع انقلاب اسلامی پایان می‌یابد. دوره مابین کودتای ۱۳۳۲ که شاه را به سلطنت برگردانید، تا آستانه انقلاب ۱۳۵۷ که برای همیشه وی را از کشور بیرون کرد، فصل تازه‌ای در ساختار اجتماعی در حال تغییر ایران گشود که فصل‌گذار کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری و صنعتی شدن سریع بخش شهری به یاری درآمدهای عظیم نفتی بود. (فوران، ۱۳۹۶: ۴۵۹). محمدرضا شاه به هنگام جلوس بر تخت سلطنتی برای بهبود جایگاه عمومی خود، اقداماتی را انجام داد. سوگند شاهی اش در مجلس را با لباس غیرنظامی برگزار کرد؛ سوگند یاد کرد مطابق قانون اساسی و در مقام یک پادشاه مشروطه نه حکومت، بلکه فقط سلطنت کند؛ اما حکمرانی محمدرضا شاه با اندک تفاوت‌هایی، از جهات گوناگون عملاً استمرار روش پدرش بود. با این همه او در اوج قدرت خود نتوانست در برابر افزودن عبارات بیشتر به فهرست ستایشگرانه القاب سلطنتی، مقاومت کند و لقب آریامهر را به این فهرست افزود. محمدرضا شاه رؤیای رضاشاه را برای تکوین یک ساختار دولتی فراگیر و گسترده به لطف درآمدهای رو به رشد نفت تحقق بخشید. (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۲۶). همچنین دولت ایران به رهبری محمدرضاشاه، در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در حکمرانی خود به جای استفاده از الگوی مشارکت، آشکارا از الگوی زور و سرکوب استفاده کرد و کوشید همانند پدرش در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ فشار بر جامعه ایران را توسط اهرم‌های اجتماعی تحمیل کند. دولت او هم مثل پدرش رضاشاه، سرانجام به ارتش و درآمد نفتی متکی شد و حتی وابستگی شدیدتری با یکی از کشورهای واقع در هسته مرکزی - ایالات متحده آمریکا - برقرار کرد و نهایتاً به فاصله یک دهه، ایران را به یک دیکتاتوری سلطنتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و درآمد نفت تبدیل کرد. (فوران، ۱۳۹۶: ۴۶۱). افزایش

کلی ثروت ملی در بین سال‌های ۴۵-۱۳۴۲ با مزایایی که برای بخش وسیعی از جمعیت و از جمله طبقه کارگر صنعتی داشت به ثبات رژیم پهلوی کمک بسیار نمود. یکی از تحولات اساسی در حوزه اقتصادی در سه دهه دولت محمدرضاشاه، درآمدهای نفتی بود که عواید آن، دولت و اقتصاد را به این منبع وابسته کرد.

۳- تمایز پذیری نهادی و اختلال کارکردی در دوره های پهلوی اول و دوم

پهلوی اول (۱۳۰۰-۱۳۲۰): سلطنت شانزده ساله رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) در معرض ارزیابی های متضاد قرار گرفته است. "از دیدگاه برخی ایرانیان و همچنین ناظران خارج از کشور، این دولت، نظم، قانون، انضباط، اقتدار مرکزی و وسایل رفاهی جدید- مدرسه، راه آهن، اتوبوس، رادیو، سینما و تلفن و به عبارتی "توسعه"، "انسجام ملی" و "مدرنیزاسیون" را که بعضی آن را غرب گرایی می نامیدند به همراه آورد. به باور برخی دیگر سرکوب، فساد، مالیات، بی هویتی و امنیت از نوع دولت های پلیسی رهاورد این دولت بود." (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۱۶۹). دلایل دارندگان نظر مثبت عبارت بود از "قرار دادن تمامی کشور زیر کنترل دولت مرکزی، نوسازی نهادهای آن، حفظ تمامیت ارضی آن در طول مرزها، تدوین قانون مدنی و کیفری جدید، ایجاد بانک ملی که مبنای پول ملی و تجارت کشوری است، طراحی الگوی جدید آموزش و پرورش، ایجاد دانشگاه ها و مدرسه ها در تمام سطوح و مقطع ها، احداث راه آهنی که از بزرگترین دستاوردهای معاصر است، برپا کردن کارخانه های فراوان به منظور تولید کالاهای عمومی، توسعه صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور، مبارزه با سواستفاده های مالی و فساد، آزاد کردن زنان از حجاب، فراهم آوردن امکانات آموزشی و پیشرفت از هر نوع برای زنان، پایان دادن به بهره کشی منابع طبیعی سرزمین حاصلخیز و غنی ایران توسط خارجیان. (فوران، ۱۳۷۷: ۳۳۲). در کنار آن دلایل دارندگان دیدگاه منفی مبتنی بر این بود که "رضاشاه در مجموع، سراسر کشور را می دوشید، دهقانان، عشایری ها و کارگران را له می کرد و از مالکان زمین دار عوارض سنگینی می گرفت. در حالی که فعالیت هایش به نفع طبقه جدید "سرمایه داران" -بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه کاران و نورچشمی های سیاسی- بود. تورم، مالیات سنگین و سایر اقدام های او موجب پایین آمدن سطح زندگی شد." (Millspaugh, ۱۹۶۴: ۳۴).

دوره فترت (۱۳۲۰-۱۳۳۲): در دوره ۱۲ ساله که دوره فترت نامیده می شود به جهت سقوط رضاشاه و شرایط خاص سیاسی، اجتماعی پس از برکناری وی، شاهد فضای نسبتاً باز سیاسی و فعالیت های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستیم و تا حدودی نهادهای اجتماعی بصورت مستقل و متعادل در صحنه سیاسی کشور مشاهده می شوند. "با عزل رضاشاه، روزنامه ها و نشریات کشور آزاد شدند و در صدها شماره، هزاران مطلب علیه او منتشر کردند که در اوج ناسزاگویی به رضاشاه بود." (فردوست، ۱۳۷۲: ۱۱۴). با رها شدن نیروهای اجتماعی که زیر منگنه فشار خودکامگی رضاشاهی قرار داشتند، فضای سیاسی برای گروه ها و

بازیگران تازه فراهم آمد که زیر کنترل شدید متفقین نبودند و زمینه برای جنبش‌های اجتماعی مهم دوره بعد از جنگ هموار گردید. (فوران، ۱۳۷۷: ۴۰۱). با آزاد شدن فضای سیاسی و درهم شکستن سایه سهمگین دیکتاتوری رضاشاه، چهره‌های مستقل و جریان‌های مختلف آزاد شده از استبداد به ویژه مطبوعات و محافل آزادیخواه به تدریج به صحنه بازگشتند و در مسایل جاری کشور از جمله انتخابات مجلس و تجدید آن اعلام نظر نمودند. (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۵۹-۵۸). پس از برکناری رضاشاه و فروپاشی استبداد مطلقه رضاشاه، مجلس شورای ملی به تدریج به جایگاه قانونی خود در دوره مصدق بازگشت. قوه مقننه در دوره رضاشاه مبدل به دستگاهی برای به اجرا در آوردن "منویات ملوکانه" شده بود. (عظیمی، ۱۳۷۲: ۲۱-۱۹). متعاقب ترور رزم آرا در اسفندماه ۱۳۲۹، نمایندگان مجلس شانزدهم با توسل به قانون اساسی در انتخاب جانشین رزم آرا حقی برای شاه قائل نشدند و به نخست وزیر مورد نظر خود رأی دادند. (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۲۳۹) و کمیسیون نفت مجلس بلافاصله پیشنهاد دکتر مصدق را در باره ملی کردن نفت، به اتفاق آراء مورد تصویب قرار داد و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ لایحه ملی کردن نفت از تصویب مجلس شورای ملی و سنا گذشت و شکل قانونی به خود گرفت. (آوری، ۱۳۶۸: ۳۶۵).

دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷): "با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه، مصدق را از میان برد. جبهه ملی و حزب توده را نابود کرد- هر دو حزب با دستگیری‌های گسترده، نابودی سازمانی و حتی اعدام برخی از رهبران، رو به رو شدند. این تخریب در نهایت عملاً راه را برای ظهور یک جنبش دینی هموار کرد. به عبارت دیگر، باعث پیدایش "بنیادگرایی" اسلامی به جای ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم شد. سلطنت پهلوی در عصر جمهوری خواهی، ملی‌گرایی، بی‌طرفی و سوسیالیسم به شکلی جدایی‌ناپذیر و اساسی به امپریالیسم، سرمایه‌داری شرکتی و اتحاد نزدیک با غرب وابسته شد و در واقع هویتی هم‌سان یافت. به این تعبیر می‌توان گفت ریشه انقلاب سال ۱۳۵۷ به سال ۱۳۳۲ باز می‌گردد." (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۲۴). این در حالی است که شاه تصور می‌کرد که فردی دموکرات است و ایران را از یک وضعیت بسیار سنتی به سمت مدرنیته سوق می‌دهد. "طی این سال‌ها شاه همچنان مایل بود که خود را یک "دموکرات" واقعی نشان دهد که مصمم به "مدرن کردن" جامعه "بسیار سنتی" است. (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۲۳۸). دوره مابین کودتای ۱۳۳۲ که شاه را به سلطنت بازگردانید، تا آستانه انقلابی که در سال ۱۳۵۷ برای همیشه وی را از کشور بیرون کرد، فصل تازه‌ای در ساختار اجتماعی در حال تغییر ایران گشود که فصل‌گذار کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری و صنعتی شدن سریع بخش شهری به یاری درآمدهای عظیم نفتی بود. این تحولات نمایان در اقتصاد ایران، صحنه را برای انقلاب سال ۱۳۵۷ آماده ساخت. (فوران، ۱۳۷۷: ۴۵۹).

نتیجه‌گیری

عصر رضاشاه در واقع سرآغاز سیطره دولت بر عرصه های فرهنگی، اجتماعی و خصوصاً اقتصادی، صنعت و تجارت بود. تحولات بنیادی و گسترده ای که طی سلطنت رضاشاه، چهره ایران را دگرگون کردند بیشتر آنها. مثل راه آهن، دانشگاه، آموزش و پرورش نوین، بهداشت، ارتش مدرن، صنایع و کارخانجات، بانک ها و... "سخت افزاری" بودند، فلذا تغییر و دگرگونی های سخت افزاری و نوسازی رضاشاه را می توان "توسعه آمرانه" نامید. رضاشاه به تقلید از غرب و ارزش های غیر دینی آن، تلاش می کرد ایران نیز برای توسعه یافتگی، مسیر غرب را طی کند اما نبود شرایط و بستر لازم در جامعه دینی و سنتی و از همه مهمتر روحیه استبدادی وی، علیرغم شکل گیری نظام شبه مدرن در ایران، به نوعی مانع گسترش و توسعه به صورت دولت مطلقه مدرن اروپا گردید. رضاشاه نوعی نظام سیاسی اقتدارگرا را سامان داد که در آن، جایی برای نهادها و سازمان های مردم نهاد وجود نداشت و به تبع آن توسعه و تمایز نهادی در مفهوم حضور مردم و رقابت نیز میسر نبود زیرا در شرایط ساختی متمرکز و اقتدارگرا، مناسبات اجتماعی و سیاسی مردم نهادینه نمی شود. با عزل رضاشاه و برکناری او، دوره دوازده ساله فترت آغاز شد. در این دوره تا حدی دگرگونی سیاسی رخ داد. طبقه متوسط دوباره سر برآورد و خواست های همیشگی خود مانند توسعه سیاسی و اجتماعی، دموکراسی و حقوق شهروندی را طرح نمود. اقتصاد نفتی کنار گذاشته شد و ملی کردن صنعت نفت تصویب و اجرایی گردید. در اواخر این دوره به دنبال ملی شدن نفت، انگلستان خرید نفت ایران را تحریم نمود و دولت به ناچار به اتخاذ سیاست "اقتصاد بدون نفت" شد. در این برهه، گرایش به سمت نوعی پلورالیسم در ساخت قدرت و آزاد سازی فضای سیاسی و اجتماعی صورت گرفت، طوری که انواع تشکل های مردمی به نسبت رشد یافت. جامعه ایران علیرغم رشد سیاسی، فرهنگی و دینی، از بلوغ کیفی و دموکراتیک برخوردار نبود و به همین علت، دولت دموکراتیک مصدق نیز شکست پیدا کرد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مجدداً استبداد شاهنشاهی به صحنه سیاسی کشور بازگشت و راه پدرش را دنبال کرد. طبقه متوسط دوباره سرکوب شد. شاه در طی حکومت، مایل بود خود را یک دموکرات واقعی نشان دهد که مصمم به "مدرن کردن" جامعه بسیار سنتی ایران است. اما خاستگاه عملی رژیم شاه شامل ارتش، کابینه، دیوان سالاری و نظام حزبی بود و قدر مسلم اینکه سران این نهادها به عنوان بازیگران عمده دولتی از قدرت زیادی برخوردار بودند و در راس هرم ساختار سیاسی و اجتماعی، پیوند محکمی با شاه داشتند. شاه و دولت او با اجرای برخی برنامه ها از جمله اصلاحات ارضی به لحاظ عملی در همه ابعاد زندگی روزمره مداخله کردند و عمده ترین پیامد برنامه اصلاحات ارضی همانا جایگزین کردن قدرت سیاسی دولت به جای قدرت زمین دار در روستاها بود. او در فاصله زمانی ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ بطور چشمگیری برنامه های اجتماعی و اقتصادی خود را توسعه داد و پشتوانه اصلی آن نیز آن عایدات نفتی بود. از طریق درآمدهای سرشار نفت، دولت به تنها سرچشمه قدرت اقتصادی و به تبع آن، قدرت اجتماعی و سیاسی بلامنزاع مبدل شد و سیطره خود را بر تمام بخش های جامعه گسترش داد و از طریق منابع قدرت، از تلاش های تولیدی جامعه نیز مستقل شد. در این دوره زمینه برای توسعه

اجتماعی، سیاسی و تغییرات نهادی به معنای توسعه موزون و متعادل مهیا نبود. اجرای پروژه توسعه گسترده ای که در دستور کار شاه قرار گرفت در نهایت به توسعه نامتوازن حوزه های اقتصادی و سیاسی انجامید و همین امر، نهایتاً زمینه را برای وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آماده کرد

منابع فارسی:

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۶)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، چاپ شانزدهم، نشرنی، تهران.
- ازکیا، مصطفی و دیگران (۱۳۸۹)، *نظریه های اجتماعی معاصر با رویکرد توسعه*، نشر علم، تهران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران*، نشر قومس، تهران.
- امیر، آرمین (۱۳۹۶)، *نظریه های جامعه شناسی*، انتشارات جامعه شناسان، تهران.
- باومن، زیگموند (۱۳۷۹)، *مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه حسینعلی نوذری، چاپ اول، انتشارات نقش جهان، تهران.
- بشیری، حسین (۱۳۸۱)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، چاپ سوم، انتشارات گام نو، تهران.
- برمن، مارشال (۱۳۸۳)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، طرح نو، تهران.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۳)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، چاپ دوم، نشر فرزانه روز، تهران.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، *تشیع و مشروطیت در ایران*، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۲)، *ناموزونی توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی*، راهبرد، سال دوم، شماره ۲.
- راد، فیروز (۱۳۸۷) *تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران*، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۰) *نظریه های جامعه شناسی معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲)، *توسعه و نابرابری*، نشر مازیار، تهران.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷)، *ما چگونه ما شدیم: ریشه یابی علل عقب ماندگی ایران*، انتشارات روزنه، تهران.
- زیبا کلام، صادق (۱۳۹۸)، *رضاشاه*، نشر روزنه، تهران/ نشر اچ انداس، لندن.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، *تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، انتشارات کتاب سرا، بابل.

ساعی، علی (۱۳۹۲)، روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی، چاپ چهارم، انتشارات سمت، تهران.

سیدمن، استیون (۱۳۸۶)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی، تهران.

فردوست، حسین (۱۳۷۱)، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، چاپ پنجم، انتشارات اطلاعات، تهران.

فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده "تاریخ تحولات اجتماعی ایران"، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران

عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوری و بیژن نوذری، نشر البرز، تهران.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران.

کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ (۱۳۷۸)، نظریه های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، تهران.

لوآی، صفی (۱۳۸۰)، چالش مدرنیته؛ جهان عرب در جستجوی اصالت، ترجمه احمد موثقی، نشر دادگستر، تهران.

محمدپور، احمد (۱۳۹۰)، روش تحقیق کیفی ضد روش، انتشارات جامعه‌شناسان، جلد ۱ و ۲، تهران.

مدیر شانه چی، محسن (۱۳۹۰)، تاریخ پنجاه ساله ایران: تحولات سیاسی-اجتماعی، نگاه معاصر، تهران.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱)، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.

وحدت، فرزین (۱۳۸۳)، رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ اول، انتشارات قفوس، تهران.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامانه سیاسی در جوامع دستخوش تحول و دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، تهران

منابع لاتین:

-Huntington,S.,(۱۹۶۵),**Political development and Political decay, world politics**, XV۱۱, ۳ Avril.

- Skocpol,T.,Social (۱۹۹۴), **revolutions in the Modern World**, Cambridge, Cambridge University press.

- Millspaugh,A.,(۱۹۶۴),**Americans in Persia**, Washington, D.C.

- Awrence, Bruce (۱۹۹۰), **Fundamentalism: the Defenders of Cod**, London, IB.Tauris.

- Rengger N.J (۱۹۶۵), **Political Theory Modernity and Postmodernity**, Cambridge University Press.